

سنگ بنای معبد سلیمان از سوی هیأت امنای جبل الهیکل: آغاز حمله‌ای جدید*

نافذ ابو حسنة

ترجمه: دکتر حجت رسولی

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید بهشتی

دادگاه (به اصطلاح) عالی اسرائیل در اقدامی خطرناک در تاریخ ۲۵/۷/۲۰۰۱ حکمی صادر کرد که به موجب آن به گروهی با عنوان «هیأت امنای جبل الهیکل» اجازه داده شد سنگ بنای «سومین معبد» را در باب المغاربه بگذارند. چنین حکمی، یادآور سخنان تئودور هرتزل است که بیش از صد سال پیش گفته بود: «اگر بر قدس سلطه پیدا کنیم، هر آنچه که از نظر یهودیان غیر مقدس است بر خواهیم چید.» اکنون صدور این حکم، زمینه انجام آنچه را که هرتزل به دنبال آن بود فراهم می‌سازد؛ زیرا مسئله خارج ساختن

مسجد الاقصی از محور تلاشهای یهودیان تندرو که حتی به آنان دیوانه نیز اطلاق می‌شود، به حکمی قضایی تبدیل شده که دولت اسرائیل ملزم به اجرای آن است. به همین دلیل، اقدام مزبور بسیار خطرناک بوده و دقت در پیامدهای آن ضروری است. زیرا این مسئله، نقطه عطفی در جنگ یهودی-صهیونیستی با قدس به شمار می‌آید و این پرسش را به ذهن متبادر می‌سازد که آیا این اقدام، آغاز عملی ساختن ایده‌های هرتزل نیست و آیا یهودیان و صهیونیست‌ها همه نیروی خود را برای نیل به این هدف به کار نگرفته‌اند؟ عده‌ای خواهند گفت مسجد الاقصی - دست کم از زمان اشغال قدس در سال ۱۹۶۷ تاکنون - همواره هدف صهیونیست‌ها بوده و حکم دادگاه عالی اسرائیل نیز در همین راستا صادر شده است. به علاوه در این حکم، برای اجتناب از اقدامات تحریک آمیز، مقرر شده است که سنگ بنای معبد سلیمان در باب المغاربه، یعنی خارج از محوطه مسجد الاقصی نصب شود و سرانجام این طرح را نمی‌توان به

* منبع: شوون الاوسط، شماره ۱۰۴، پاییز ۲۰۰۱.

عنوان حد فاصلی میان دو مرحله جنگ بر ضد مسجد الاقصی، تلقی کرد. به ویژه آنکه نمازگزاران فلسطینی در مسجد الاقصی، این طرح اسراییلی ها را با شکست روبه رو ساختند. این مطلب از این جهت که به نقل مجموعه ای از حوادث مربوط می شود تا حد زیادی صحیح است، اما مشکل در نتیجه گیری آن نهفته است که به نظر می رسد صحیح نباشد. از این رو، از یک سو باید اقداماتی که پیش از صدور این حکم صورت گرفته بازنگری شود و از سوی دیگر، باید اتفاقات آینده را که البته چندان بعید نخواهد بود، ارزیابی گردد.

درخواست یهودیان برای بنای مجدد این معبد به زمان بسیار دور باز می گردد و در میان گروه های مختلف یهودی درباره آن اختلاف نظر وجود دارد. عده ای از یهودیان، این موضوع را منوط به بازگشت مسیح موعود می دانند، در حالی که عده ای دیگر بر ضرورت برداشتن گامهایی برای ساخت این بنا تأکید می کنند که البته گام نخست، تخریب مسجد الاقصی است. زیرا بنا بر ادعای صهیونیست ها، مسجد الاقصی بر روی ویرانه های معبد سلیمان ساخته شده است که

البته حفاریهای عمیق در مسجد الاقصی و اطراف آن نتوانسته این ادعا را ثابت کند. این اختلافات، پس از اشغال قدس در جنگ ژوئن ۱۹۶۷ آشکارتر شد و از چارچوب «مناقشات مذهبی» خارج شده و از آن پس، جنبه عملی پیدا کرد و این پرسش مطرح گردید که: آیا یهودیان قبل از بازگشت مسیح اجازه ورود به محوطه مسجد الاقصی (قدس الاقداس یا محل معبد سلیمان) را دارند یا خیر؟ خاخام، «شلوموگورین» در تاریخ ۸/۶/۱۹۶۷ در مقابل دیوار غربی مسجد الاقصی (براق) مراسم نیایش یهودی را برگزار کرد و به همین مناسبت گفت: «رؤیای نسلهای یهودی، اکنون تحقق یافته است؛ قدس به یهودیان تعلق دارد و پایتخت ابدی آنان است و ایشان هرگز از آن عقب نشینی نخواهند کرد.» روز بعد که جمعه بود برای نخستین بار از زمان بازپس گیری مسجد الاقصی از غربی ها از برگزاری نماز جمعه مسلمانان در این محل جلوگیری شد. شلوموگورین، که در آن زمان خاخام بزرگ یهود به شمار می آمد، با استفاده از سردرگمی عرب ها در پی جنگ ژوئن، به سرعت دست به اقدامات جدیدی زد که لازمه آن، نگرش تازه ای در برخورد با حرم

شریف مسجد الاقصی بود. وی در تاریخ ۱۹۶۷، ۶/۱۵ با جمعی از طرفدارانش، نیایش خاص یهودیان را در حرم مسجد الاقصی به جا آورد و همان روز اعلام کرد که «بعضی از بخشهای مسجد الاقصی جزو منطقه جبل الهیکل نیست و به همین دلیل، تحریم دین یهود شامل این بخشها نمی شود». وی گفت که «پس از بررسی مدارک و شواهد حاصل از حفاریهای باستان شناسی به این نتیجه رسیده است». هنوز دو ماه از این مسئله نگذشته بود که گورین دوباره به همراه ۲۰ افسر اسرائیلی وارد محوطه مسجد الاقصی شد و به مدت ۲ ساعت به برگزاری مراسم نیایش یهودی پرداخت. این امر، خشم ریاست خاخامیه را برانگیخت و به همین جهت خاخامیه چندین تابلو در اطراف مسجد الاقصی نصب کرد که دستورات مذهب یهود را در خصوص ممنوعیت ورود آنان به مسجد الاقصی یادآوری می کرد. بدین صورت، دوباره درگیری میان خاخام ها آغاز شد، ولی این امر مانع از تجاوزات مکرر به حریم مسجد الاقصی نگردید، تا اینکه در سال ۱۹۶۹ آن را به آتش کشیدند. به موازات این منازعات، یک موسسه

فراماسونری آمریکایی از دادگاه استیناف اسلامی در قدس خواست که اجازه دهد معبد سلیمان در منطقه مسجد الاقصی احداث گردد و اعلام کرد که آماده است صد میلیون دلار هزینه ساخت آن را بر عهده بگیرد، ولی دادگاه اسلامی در تاریخ ۱۹۶۸، ۷/۱۵ این درخواست را رد کرد. از سوی دیگر، گروههای یهودی نیز در سال ۱۹۶۹ طی دادخواستی به «دادگاه عالی اسرائیل»، خواستار صدور حکمی شدند که دولت اسرائیل را ملزم می کرد به یهودیان اجازه دهد در داخل مسجد الاقصی نیایش کنند، ولی دادگاه مذکور این درخواست را رد کرد و در حکمی که در تاریخ ۱۹۶۹، ۹/۱۶ صادر شد اعلام کرد که «رسیدگی به مسایل مربوط به گروههای مذهبی در حیطه اختیارات این دادگاه نیست، بنابراین، در کار دولت اسرائیل که مانع از برگزاری نیایش یهودیان در مسجد الاقصی می شود، مداخله نمی کند». صدور این حکم، مانع از درخواستهای مشابه گروههای مذهبی به دادگاه عالی نشد. جالب اینکه از دادگاه عالی - که یکی از نشانه های بارز لاییک بودن رژیم اسرائیل به شمار می آید - به عنوان

ایزاری برای صدور حکم قضایی مربوط به برگزاری نیایش یهودیان در داخل مسجد الاقصی استفاده شد. در اوایل دهه هفتاد با افزایش نفوذ و قدرت گروههای مذهبی در اسرائیل، این گروهها فشار خود را بر دولت افزودند تا احکامی درباره برگزاری نیایش یهودیان در مسجد الاقصی صادر کند. به موازات این موضوع، تجاوزات منظم آنها به مسجد الاقصی نیز ادامه داشت که در دهه هشتاد افزایش یافت. در این دهه، چندین بار تلاش کردند مسجد الاقصی را ویران کنند که تلاش آنها بی نتیجه ماند. حتی خاخام های یهودی به صراحت تمایل خود را برای نابودی مسجد الاقصی ابراز کردند و خاخام «گرشون سلمون» پیشنهاد کرد به جای نابودی مسجد الاقصی سنگهای آن به مکه مکرمه انتقال داده شود. سلمون، رییس هیأت امنای جبل الهیکل، به عنوان یکی از خاخام های برجسته یهودی شناخته شد که موج تهاجم برای نابودی مسجد الاقصی و احداث معبد سلیمان را به جای آن رهبری می کردند. آنان کوشیدند با نفوذ به داخل مسجد الاقصی یا تقسیم آن با مسلمانان به اهداف نهایی خود دست یابند. در تاریخ ۱۹۶۷، ۱، ۲۸

«دوئ او»، قاضی دادگاه مرکزی اسرائیل در قدس، حکمی صادر کرد مبنی بر اینکه «یهودیان حق دارند در داخل مسجد الاقصی نیایش کنند». اما همان دادگاه، حکم قاضی دوئ را باطل کرد و وزیر ادیان وقت اسرائیل گفت: «مسئله برگزاری مراسم نیایش مسئله ای شرعی است و صدور حکم مربوط به آن در صلاحیت قاضی دوئ یا این دادگاهها نیست». پس از شکست مانور قاضی دادگاه مرکزی، گروههای یهودی در سال ۱۹۷۱ از دادگاه عالی، خواستار لغو ممنوعیت برگزاری مراسم نیایش یهودیان در مسجد الاقصی شدند.

از اوایل دهه هشتاد، تعرضهای یهودیان به مسجد الاقصی سازمان دهی بیشتری یافت و علاوه بر گرشون سلمون، خاخام های دیگری نیز وارد عرصه تجاوزات و تحرکات قضایی و اعمال فشار بر دولت اسرائیل شدند. یکی از این خاخام ها، «موشه شیفل» بود که از سال ۱۹۸۰ بارها به حریم مسجد الاقصی تعرض کرد. خاخام «ماییر کاهانا» نیز یکی دیگر از این خاخام ها بود که «خودداری ارتش اسرائیل را از ویران کردن مسجد الاقصی در سال ۱۹۶۷،

اشتباهی بزرگ خواند، در این دوران، تلاش‌های زیادی برای ویران کردن مسجد الاقصی با استفاده از خودروهای بمب‌گذاری شده و یا بمبارانهای هوایی صورت گرفت و سازمانهای یهودی در اسرائیل و آمریکا تشکیل شد که هدف آشکار آنها نابودی مسجد الاقصی بود. از جمله: «شیفتگان معبد سلیمان» و «کیرن هار هبیت» و «جنبش شیفتگان معبد سلیمان» که حتی برای بنای معبد مورد نظر خود تصمیماتی نیز گرفتند. خاخام سلمون (یهودی آمریکایی الاصل) و گروه او از فعالترین و پرتحرکترین گروهها به شمار می‌آیند. در سال ۱۹۸۳، سلمون از یهودیان خواست به شکل گسترده‌ای در باب المغاربه تجمع کنند که این درخواست او با سه سال تأخیر در سال ۱۹۸۶ عملی شد و گردهمایی بزرگی با شرکت خاخام‌های بزرگ به ریاست شلوموگورین در نزدیکی دیوار ندبه برگزار گردید. سلمون در این گردهمایی بحثی دینی را مطرح ساخت که به موجب آن به یهودیان اجازه داده شد از باب المغاربه در سمت شمال به طرف غرب تا عمق ۵۳ متر و به طرف جنوب تا عمق ۵۲ متر وارد حرم

مسجد الاقصی شوند. خاخام‌هایی که در این گردهمایی حضور داشتند، از چنین تصمیمی حمایت کردند تا در گردهمایی بعدی به یهودیان اجازه دهند وارد مسجد الاقصی شوند و در یکی از محوطه‌های آن، کنیسه‌ای برای یهودیان احداث کنند. در اینجا باید به این نکته اشاره شود که انتخاب باب المغاربه برای احداث معبد سلیمان که اجازه نصب سنگ بنای آن سرانجام از سوی دادگاه عالی صادر شد، در واقع در پاسخ به درخواست سلمون بود و آن گونه که منابع صهیونیستی اعلام کردند، هدف از انتخاب این مکان، جلوگیری از ایجاد تنش و ناآرامی نبود. انتخاب منطقه باب المغاربه براساس طرحهایی صورت گرفت که سلمون و گروههای هم‌فکر او برای تعیین مکان معبد سلیمان تدوین کرده بودند، چنانکه در سال ۱۹۸۳ وی توانست اجازه برگزاری مراسم نیایش در مقابل باب المغاربه را از دادگاه عالی اسرائیل دریافت کند. با اینکه شورای خاخام‌ها پس از جلسه گورین و سلمون، با صدور حکمی ورود یهودیان را به جبل الهیکل تا ظهور مسیح موعود ممنوع کرده بود، خاخام‌های دیگر خواستار احداث

کنیسه‌ای در داخل مسجد الاقصی شدند و پلیس اسرائیل نیز برای نخستین بار رسماً به یهودیان اجازه داد در مقابل درهای مسجد الاقصی نیایش کنند. آریل شارون (نخست وزیر فعلی رژیم صهیونیستی) در آن زمان گفت: «یهودیان برای مالکیت این مکان فقط به زمان نیاز دارند».

کسانی که یهودیان را از ورود به جبل الهیکل منع می کردند به تدریج سکوت کردند. در سال ۱۹۸۶، بارها به مسجد الاقصی تعرض شد و تعدادی از اعضای احزاب راست گرا و احزاب صهیونیستی مذهبی کنیست (پارلمان اسرائیل) نیز به طور منظم در این تعرضات مشارکت داشتند و تقریباً هر روز درخواست خود را برای تقسیم مسجد الاقصی تکرار می کردند که در سالهای بعد دادگاه عالی دوباره این مسئله را در دستور کار خود قرار دهد. در پی تقدیم دادخواست هیأت امنای جبل الهیکل به دادگاه عالی درباره اینکه شورای اوقاف اسلامی در منطقه مورد نظر این هیأت برای احداث معبد سلیمان ساختمانهای مختلفی احداث کرده است، قضات این دادگاه در تاریخ ۱۶/۶/۱۹۹۱ از منطقه مسجد الاقصی

بازرسی به عمل آوردند. این بازرسی به نوبه خود، گام دیگری به سمت تغییر نظر دادگاه عالی برای همکاری و رسیدگی به شکایات مربوط به «مطالبات مذهبی» بود و در ضمن به هیأت امنای جبل الهیکل اجازه داده شد که در کار اداره اوقاف اسلامی در مسجد الاقصی مداخله کند. یکی از نتایج این حکم که هم زمان با صدور اجازه برای یهودیان به منظور اجرای مراسم نیایش در حرم ابراهیمی در الخلیل صورت گرفت، این بود که یهودیان یک بار دیگر خواستار حکم قضایی برای تقسیم حرم مسجد الاقصی شدند. این درخواستها در واقع در زمان دولت نتانیاهو قوت گرفت. دادگاه عالی در تاریخ ۱۲/۷/۱۹۹۹ با صدور حکمی به هیأت امنای جبل الهیکل اجازه داد که وارد حرم مسجد الاقصی شوند و در آنجا نیایش کنند. یکی از قضات سابق این دادگاه نیز خواستار تقسیم مسجد الاقصی بین یهودیان و مسلمانان شد، ولی این دادگاه در تاریخ ۱۱/۱/۲۰۰۰ بار دیگر با صدور حکمی اعلام کرد که «تصمیم گیری درباره مسایل مربوط به مسجد الاقصی به عهده مسئولان سیاسی است» و در همان روز، تقاضای گرشون را که

خواستار توقف تعمیرات مسجد الاقصی توسط اوقاف اسلامی شده بود، رد کرد. سرانجام پس از تحولات اخیر، این دادگاه حکمی را صادر کرد که به موجب آن به هیأت امنای جبل الهیکل اجازه داده شد، سنگ بنای معبد سلیمان را در باب المغاربه بگذارند و این به معنای حرکت به سمت مرحله دوم تهاجم به سوی حرم مقدس مسجد الاقصی است و به زودی برای اجرای این حکم، خواستار آماده سازی مکان مورد نظر جهت احداث معبد خواهند بود و این به معنای جداسازی بخش وسیعی از مسجد الاقصی برای احداث معبد در منطقه باب المغاربه و در محدوده ای است که سلمون پیش از این در سال ۱۹۸۶ در جلسه خاخام ها تعیین کرده بود. بازنگری این تحولات - از حکم دادگاه عالی در سال ۱۹۶۹ تا حکمی که در سال ۲۰۰۱ صادر کرد - نشان دهنده حقایق زیر است:

۱. افزایش هماهنگی و هم‌سویی جامعه صهیونیستی برای ویران کردن مسجد الاقصی که نماد اساسی هویت عربی و اسلامی شهر قدس است.
۲. تعصب شدید حاکم بر گروه‌های دینی و تشکیلات مذهبی در اسرائیل؛ به

همین دلیل، گروه‌هایی که «دادگاه عالی» را همواره مورد حمله قرار می‌دهند در استفاده از آن به منظور تحقق اهدافشان دریغ نمی‌کنند و تشکیلات خاخامیه که معتقد است مذهب یهود ورود یهودیان را به منطقه مسجد الاقصی ممنوع کرده است، اگر زمان را برای اجرای نقشه‌های یهودی و صهیونیستی مناسب ببینند دستورات مذهب یهود را باطل می‌کند و این امر، نشان دهنده تحولی است که در خاخام‌ها به وجود آمده است؛ خاخام‌هایی که فتوا داده بودند تشکیلات حکومتی صهیونیستی کافر است، خود به همکاری با این تشکیلات پرداختند و «اسکان یهودیان در سرزمین اسرائیل» را یکی از مهمترین دستورات تورات به شمار آوردند.

۳. احکام صادره توسط دادگاه عالی با افزایش نفوذ گروه‌ها و احزاب مذهبی در اسرائیل، تناسبی هماهنگ دارد و حکایت از آن می‌کند که این دادگاه در واقع، مجری سیاست دولتهای وقت اسرائیل است و به همین دلیل، ۱۸ ماه بعد با تغییر دولت اسرائیل، موضع این دادگاه نیز تغییر کرد و بی‌جهت نیست که حکم اخیر این دادگاه،

هم‌زمان با به قدرت رسیدن شارون در اسرائیل صادر شد.

۴. احکام دادگاه عالی در خصوص مسجد الاقصی با روند کلی سیاستی که در تحولات فلسطین اعمال می‌شود و نوع موضع‌گیری کشورهای عربی و اسلامی در برابر آن، بی‌ارتباط نیست. به عبارت دیگر، احساس آمادگی سیاسی برای انجام معامله‌ی سیاسی در خصوص قدس و واکنش‌های ضعیف کشورهای عربی و اسلامی در قبال تعرضاتی که بر ضد مسجد الاقصی صورت می‌گیرد، اسرائیلی‌ها را به صدور احکامی از این دست ترغیب می‌کند.

البته این تحولات به معنای تغییر استراتژی صهیونیست‌ها نیست که پس از نخستین کنفرانس صهیونیسم توسط هر تزل در قدس مشخص شد، بلکه به معنای تغییر شیوه‌های اجرای این استراتژی است. ناگفته پیداست که قطعنامه‌های «سازمان کنفرانس اسلامی» و «کمیتة قدس» از زمان به آتش کشیده شدن مسجد الاقصی تا کنون، هیچ نتیجه‌ی عملی در بر نداشته است، در حالی که صهیونیست‌ها همواره حقوق عرب‌ها و مسلمانان را در قدس زیر پا گذاشته و اکنون

نیز شاهد آن هستیم که مهم‌ترین نماد آنها یعنی مسجد الاقصی را تهدید می‌کنند! سرانجام، بدون اینکه اهمیت و عظمت انتفاضه‌ی مسجد الاقصی را در دفاع از این نماد بزرگ اسلامی و عربی نادیده بگیریم، باید بگوییم که اگر این مقاومت از سوی کشورهای اسلامی و عربی حمایت جدی نشود، توان مقابله با تهاجم صهیونیست‌ها را نخواهد داشت. هرچند عبارت «مسجد الاقصی در خطر است» جمله‌ای تکراری است، ولی جا دارد که درباره‌ی آن به طور جدی تأمل کنیم. آنچه که در تاریخ ۲۵، ۷، ۲۰۰۱ روی داد، پایان کار نیست، بلکه سنگ بنای تهاجمی به مراتب ده‌منشانه‌تر و پیچیده‌تر از تهاجمات پیشین است.